

۲شنبه ۱۴۰۵/۱/۲۴-۲۴شوال ۱۴۴۷-۱۳آوریل ۲۰۲۶- درس ۱۲۵ فقه الروابط از فقه مدیریت رفتار سازمانی از فقه انگیزش - نقشه جامع مصباح الشریعه - روابط اربعه - رابطه چهارم - رابطه کارکنان با همکاران - اصول سبعة - اصل هفتم - عدل و انصاف ۶- فقه الحدیث ۵ - حمیت ضد انصاف

❖ مسئله‌ی ۱۲۵: کارکنان سازمان نسبت به یک‌دیگر باید تعصب و غیرت داشته باشند؛ یعنی از یک‌دیگر حمایت کنند، ولی در محدوده‌ی حق، لذا اگر هر یک از کارکنان به خلاف حق اقدامی کرد، حمایت از او جایز نیست

فقه الحدیث را در فهم زوایای بیش‌تر مفهوم انصاف و نصف در سازمان و مدیریت ادامه می‌دهیم. در حدیث جنود عقل و جهل^۱ انصاف از جنود عقل است و ضد آن حمیت است که از جنود جهل است. حال از باب قاعده‌ی «تُعرف الأشياء بأضدادها» سزااست که حمیت را در لغت، قرآن و اخبار باب بشکافیم. حمیت از حمی و فُرُق است؛ کسی که دیوار می‌کشد، منطقه و نقطه‌ای را تحجیر می‌کند تا مانع ورود بیگانگان به آن محدوده شود و در حقیقت حصار کشیدن است. حال اگر کسی این حصار را به گرد خود کشید، خودمحور و خودخواه شد، از پذیرش هر نوع مشورت و مشارکت دیگران دور شد، نگران حقوق دیگران نشد و فقط منافع و مصالح خود را محور قرار داد

۱ ... وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدُّهُ الْحُمِيَّةُ وَ التَّهَيُّةُ وَ ضِدُّهَا الْبَغْيُ وَ النَّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَدَارَةُ... (برقی، المحاسن، ج. ۱، ص. ۱۹۷)

دچار حمیت است. در قرآن از حمیت جاهلیت^۲ سخن رفته و در خطبه‌ی قاصعه^۳ دمیدن روح حمیت کار شیطان عنوان شده تا انسان‌ها دچار حمیت شوند و گرد خود پيله بزنند و اصلاً به اعطاء حق دیگران فکر نکنند. این حمیت

۲ **إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّهْمَ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.** (الفتح: ۲۶-۲۹) حمیت بمعنی انکار و زیر بار نرفتن است، گفته میشود (فلان ذو حمیه منکره) هنگامی که دارای خشم و سرسختی باشد. «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ» از متعلق است به قوله لعذبنا یعنی: حتما ما کافران را عذاب می‌کردیم و به شما در کشتن آنان اجازه دادیم چون در دل‌هایشان یک نوع تعصب و سرسختی و خشم و نفرت وجود دارد، آن‌گاه این حمیت را معرفی کرده می‌فرماید: «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» یعنی: همان عادت پدرانشان در دوران جاهلیت را دارند که هیچ‌گاه حاضر نیستند احدی را قبول کنند و تسلیم او شوند، زیرا کفار مکه گفته بودند محمد و یارانش پدران و برادران ما را کشته‌اند و اینک وارد منزل‌های ما می‌شوند، و اعراب با خود گفتند که یاران محمد بر خلاف میل ما می‌خواهند وارد بر ما شوند و لات و عزی بت‌های ما نیز نمی‌خواهند اینان بر ما وارد شوند، و این یک نوع تعصب جاهلانه بود که وارد دل‌های آنان شده بود. زهری گفته است منظور از حمیت جاهلیت سرسختی کفار بود از اقرار به رسالت حضرت محمد ﷺ و نیز شروع نمودن صلح‌نامه‌ی حدیبیه که بین مسلمانان و آنان نوشته می‌شد به کلمه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». (طبرسی، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج. ۲۳، ۱۶۵) قوله تعالی: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» إلى آخر الآية قال الراغب: و عبر عن القوة الغضبية إذا ثارت و كثرت بالحمية فيقال: حميت على فلان أي غضبت عليه قال تعالی: «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» و عن ذلك أستعير قولهم: حميت المكان حمى انتهى. و الظرف في قوله: «إِذْ جَعَلَ» متعلق بقوله سابقاً: «وَصَدُّوكُمْ» و قيل: متعلق بقوله: «لَعَلَّيْنَا» و قيل: متعلق بذكر المقدر، و الجعل بمعنى الإلقاء و «الَّذِينَ كَفَرُوا» فاعله و الحمية مفعوله و «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» بيان للحمية و الجاهلية وصف موضوع في موضع الموصوف و التقدير الملة الجاهلية. و لو كان «جَعَلَ» بمعنى صير كان مفعوله الثاني مقدرًا و التقدير إذ جعل الذين كفروا الحمية راسخة في قلوبهم و وضع الظاهر موضع الضمير في قوله: «جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا» للدلالة على سبب الحكم. و معنى الآية: هم الذين كفروا و صدوكم إذ ألقوا في قلوبهم الحمية حمية الملة الجاهلية. (طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، ج. ۱۸، ص. ۲۸۹) «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...» راغب در مفردات می‌گوید: عرب از نیروی غضب وقتی فوران کند و شدت یابد تعبیر به «حمیت» می‌کند، می‌گوید: «حمیت علی فلان» یعنی علیه فلانی سخت خشم کردم. خدای تعالی هم این کلمه را آورده و فرموده: «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» و به استعاره از همین معنا است که می‌گویند: «حمیت المكان حمی»، یعنی از مکان دفاع کردم و یا آن را حفظ کردم. و ظرف در جمله «إِذْ جَعَلَ» متعلق است به جمله‌ی قبلی، یعنی «وَصَدُّوكُمْ». بعضی هم گفته‌اند متعلق است به جمله‌ی «لَعَلَّيْنَا». و بعضی آن را متعلق دانسته‌اند به جمله‌ی «اذکر» تقدیری. و کلمه‌ی «جعل» به معنای القاء است، و فاعل این القاء «الَّذِينَ كَفَرُوا» است. و کلمه‌ی «حمیه» مفعول آن، و «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» بیان حمیت اولی است، و صفت «جاهلیه» در جای موصوف خود نشسته، و تقدیر «حمیه ملة الجاهلية» است. و اگر کلمه «جعل» به معنای قرار دادن باشد مفعول دومش باید مقدر باشد، و تقدیر کلام «به یاد آر آن زمان که کفار حمیت را در دل خود راسخ کردند» می‌باشد. و اگر در جمله‌ی «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا» با اینکه اسم «الَّذِينَ كَفَرُوا» چند کلمه قبل برده شده بود، و می‌توانست در جمله‌ی مورد بحث بفرماید «اذ جعلوا» مجدداً کلمه‌ی «الَّذِينَ كَفَرُوا» را تکرار کرد، برای این بود که به علت حکم اشاره کرده باشد (و خواسته بفرماید: علت فوران حمیت کفار کفرشان بود). و معنای آیه این است که: ایشان کسانی هستند که کفر ورزیدند، و شما را از خانه خدا جلوگیری شدند، و دل‌های خود را به خاطر کفرشان پر از خشم کردند. «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» این جمله تفریع و نتیجه‌گیری از جمله‌ی «جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا» است، و خود نوعی از مقابله را می‌فهماند، کانه فرموده: آنان حمیت در دل راه دادند، خدا هم در مقابل سکینت را بر رسول و بر مؤمنین نازل کرد، و در نتیجه آرامش دل یافتند، و خشم و شجاعت دشمن سستشان نکرد، و بر عکس از خود سکینت و وقار نشان دادند، بدون اینکه دچار جهالتی شوند. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۱۸، ص. ۴۳۲) تفسیر: تعصب و حمیت جاهلیت بزرگ‌ترین سد راه کفار! در این آیات باز مسائل مربوط به ماجرای «حدیبیه» تعقیب می‌شود، و صحنه‌های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم می‌کند. نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر ﷺ و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده، می‌گوید: «به‌خاطر بیاورید هنگامی که کافران در دل‌های خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند» (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ). و بخاطر آن مانع ورود پیامبر ﷺ و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته‌اند وارد سرزمین و خانه‌های ما شوند و سالم باز گردند، عرب در باره ما چه خواهد گفت؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می‌ماند؟ این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح‌نامه‌ی حدیبیه نام خدا را به صورت بسم الله الرحمن الرحيم بنویسند، با این که آداب و سنن آنها می‌گفت که زیارت خانه‌ی خدا برای همه مجاز، و سرزمین مکه حرم امن است، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می‌دید مزاحم او نمی‌شد. آنها با این عمل هم احترام خانه‌ی خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنت‌های خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده‌ی ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و چنین است اثرات مرکب حمیت‌های جاهلیت! حمیت در اصل از ماده‌ی حمی (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می‌آید، و به همین دلیل به حالت تب حمی (بر وزن کبری) گفته می‌شود، و به حالت خشم و همچنین نخوت و تعصب خشم‌آلود نیز حمیت می‌گویند. این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصاً در میان

اقوام جاهلی فراوان است، و سرچشمه‌ی بسیاری از جنگها و خونریزی‌های آنها می‌شود. سپس می‌افزاید: در مقابل آن خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ). این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود، آنها را به خون‌سردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، و آتش خشم‌شان را فرو نشاناند، تا آن‌جا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله‌ی بسم الله الرحمن الرحيم که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند، و به‌جای آن بسمك اللهم که از یادگارهای دوران گذشته‌ی عرب بود در آغاز صلح‌نامه‌ی حدیبیه بنگارند، و حتی لقب رسول الله را از کنار نام گرامی محمد ﷺ حذف کنند. و حاضر شدند که بر خلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان حدیبیه به سوی مدینه بازگردند، و شترهای خود را بر خلاف سنت حج و عمره در همان‌جا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به درآیند. آری حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه‌ی این ناملامات صبر و شکیبایی به خرج دهند، در صورتی که اگر حمیت جاهلیت بر آنها حاکم بود هر يك از این‌ها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله‌ور سازد. آری فرهنگ جاهلیت دعوت به حمیت و تعصب و خشم جاهلی می‌کند، ولی فرهنگ اسلام به سکینه و آرامش و تسلط بر نفس. سپس می‌افزاید: خداوند آنها را به کلمه‌ی تقوی ملزم ساخت، و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته‌تر و اهل و محل آن بودند (وَأَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا). کلمه در اینجا به معنی روح است، یعنی خداوند روح تقوا را بر دل‌های آنها افکند، و ملازم و همراه‌شان ساخت. چنان که در آیه ۱۷۱ سوره نساء در باره عیسی ع می‌خوانیم: إِذْ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلَّمْنَاهُ آثَابًا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحًا مِنْهُ: مسیح فقط فرستاده‌ی خدا و کلمه‌ی او است، و روحی است از ناحیه او که به مریم القا فرمود. بعضی نیز احتمال داده‌اند که مراد از کلمه‌ی تقوا دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤمنان داده بود. ولی مناسب همان «روحیه‌ی تقوا» است که جنبه‌ی تکوینی دارد، و زائیده‌ی ایمان و سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است. لذا در بعضی از روایات که از پیغمبر ﷺ گرامی اسلام نقل شده کلمه‌ی تقوا به لا اله الا الله و در روایتی که از امام صادق ﷺ نقل شده به ایمان تفسیر شده است. در یکی از خطبه‌های پیغمبر گرامی ﷺ می‌خوانیم: نحن كلمة التقوى و سبيل الهدى. مائیم کلمه‌ی تقوا و طریقه‌ی هدایت. شبیه همین معنی از امام علی ابن موسی الرضا ﷺ نیز نقل شده که فرمود: و نحن كلمة التقوى و العروة الوثقى. مائیم کلمه‌ی تقوا و دستگیره‌ی محکم الهی. روشن است که ایمان به نبوت و ولایت مکمل ایمان به اصل توحید و معرفه الله است چراکه آنها همه داعیان الی الله و منادیان توحیدند. به هر حال، مسلمانان در این لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند، و سرنوشت درخشان را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش خشم و جهل نسوزانند. زیرا می‌گوید: مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن. بدیهی است از يك مشت جمعیت خرافی و نادان و بت‌پرست، جز حمیت جاهلیت انتظار نمی‌رفت، ولی از مسلمانان موحدی که سالیان دراز در مکتب قرآن پرورش یافته بودند چنین خلق و خوی جاهلی غیرمنتظره بود. آنچه از آنها انتظار می‌رفت همان سکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هرچند نزدیک بود بعضی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سد نیرومند را بشکنند، و جنجالی برپا کنند، اما سکینه و وقار پیامبر ﷺ هم چون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت. در پایان آیه می‌فرماید: و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست (وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا). او هم نیت سوء کفار را می‌داند، و هم پاکدلی مؤمنان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا نازل می‌کند، و در آن‌جا حمیت جاهلیت را مسلط می‌سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگی‌هایشان مشمول لطف و رحمت خود می‌سازد، و یا خشم و غضبش! (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ص. ۹۵)

۲ ولی غالباً در همان معنی مذموم به کار رفته است، چنان‌که امیر مؤمنان علی ﷺ در خطبه‌ی قاصعه بارها روی این معنی تکیه کرده است، و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران بود، می‌فرماید: صدقه به ابناء الحمیه و اخوان العصبیه و فرسان الکبر و الجاهلیه. او را فرزندان نخوت و حمیت، و برادران عصبیت، و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند. و در جای دیگر همین خطبه، به هنگامی که مردم را از تعصبات جاهلیت بر حذر می‌دارد، می‌فرماید: فاطفئوا ما کمین فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه، فانما تلك الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته و نزغاته و نفثاته. شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید، که این نخوت و حمیت و تعصب ناروا در مسلمانان از القانات و نخوت و وسوسه شیطان است. به هر حال، شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است، پرده‌های سنگینی بر عقل و فکر انسان می‌افکند. و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می‌دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می‌دهد. اصولاً انتقال سنت‌های غلط از قومی به قوم دیگر در سایه‌ی شوم همین حمیت جاهلیت صورت می‌گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالباً از همین ره‌گذر است. در حدیثی از امام علی بن الحسین ﷺ می‌خوانیم که وقتی از حضرت درباره‌ی عصبیت سؤال کردند، فرمود: العصبیه التي یأثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا عن خیار قوم آخرین و لیس من العصبیه ان یحب الرجل قومه و لكن من العصبیه ان یعین قومه علی الظلم. تعصبی که موجب گناه است این است که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست، تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند. بهترین راه مبارزه با این خوی زشت، و طریق نجات از این مهلکه بزرگ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است. در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید در همین آیه مورد بحث بیان کرده، آنجا که در نقطه مقابل آن، از مؤمنانی بحث می‌کند که دارای سکینه و روح تقوی هستند، بنا بر این آنجا که ایمان و سکینه و تقوی است، حمیت جاهلیت نیست، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوی نیست! (همان)

جاهلیت است که از جنود جهل است و نوع مستکبران تاریخ باستان و معاصر به آن مبتلا بوده و هستند. حال چه ضدیتی با انصاف و عدل دارد؟ زیرا انصاف یعنی اعطاء حق و غیرت مندی و غیر را ملاک رفتار خود قرار دادن ولی حمیت یعنی خود را ملاک قرار دادن و این که همه‌ی منافع به او برسد و مضار از او دور شود، به فکر همکاران و حقوق آنها نباشد و در لاک خود فرو رود. لذا حمیت و انصاف با هم جمع نمی‌شوند. آیا حمیت مثبت هم داریم؟^۴ یعنی حمیت غیرجاهلیت یا این که این قید احترازی نیست و قید توضیحی است؟ آیا حمیت مدنیت هم داریم که عبارت باشد از این که حقوق خود، سازمان خود، گروه خود و مدینه‌ی خود را لحاظ کند، ولی بدون تعارض منافع با دیگران؟ یعنی حقوق خود و غیر را با هم لحاظ کند؟ این هم حمیت است، اما حمیت سازمانی مثبت؛ یعنی همه سعی در تأمین اهداف سازمان متبوع کنند، به بهبود مستمر خود، گروه و سازمان خود بیاندیشند که شرط موفقیت و عقل است، ولی نباید باعث تضییع حقوق افراد، گروه‌ها و سازمان‌های دیگر شود. لقاعدة الضرر المنفی. این حمیت مدنیت است و لازم است به خلاف حمیت جاهلیت که خودخواهی، استبداد و استکبار را به بار می‌آورد یا ناشی از آن است.

فتحصل که کارکنان سازمان باید نسبت به یک‌دیگر تعصب و غیرت داشته باشند؛ یعنی از یک‌دیگر حمایت کنند، ولی در محدوده‌ی حق؛ لذا اگر هر یک از کارکنان به خلاف حق اقدامی کرد، حمایت از او جایز نیست.^۵

^۴ کته: حمیت جاهلیت چیست؟ گفتیم حمیت در اصل از ماده‌ی حمی به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعداً به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است. این واژه گاه در همین معنی مذموم (توأم با قید جاهلیت، یا بدون آن) و گاه در معنی ممدوح و پسندیده به کار می‌رود، و اشاره به غیرت منطقی و تعصب در امور مثبت و سازنده است. امیر مؤمنان علی علیه السلام به هنگام انتقاد از بعضی از یاران سست عنصر و سرکش می‌فرماید: منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب اذا دعوت. اما دین یجمعکم و لا حمیة تمشکم. گرفتار مردمی شده‌ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی‌کنند، و اگر دعوتشان کنم اجابت نمی‌کنند. آیا دین ندارید که شما را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را به خشم آورد؟ (همان، ص. ۱۰۰)

^۵ درس ۱۲۵ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه اداره، ۲۴ شهر شوال ۱۴۴۷.